

جنت ہنگامین اگر تکلفاً  
 افق شتا و نهد اور از کار بارو  
 نمود و در ساخت آزار و تکلف  
 میں الحلیت سستی کرد و رحمت  
 و مانع علی کلمہ پہلی نمود بران +  
 و نیز تکلف با فتح تیرہ پیش گردانیدن  
 بشا بانیدن دلالت بر کون کے  
 ندن و بعد کردن حق کے را از  
 سے و اذن آن از اضداد است  
 + در شیدن کنی کردن بر ستور +  
 تکلف بفتح الفوقیہ مسئلہ  
 وں تکلف انہ تکلفاً) حرکت  
 پوست از مینی او +  
 و تکلف (یکرم سپاسی روزندہ +  
 و تکلف (تجارتانہ از کار و  
 و در گردانیدن و مانع سستی +  
 و تکلف (کظیم مینی پست پہن  
 اتزان +  
 و تکلف (تیرہ پیش گردانیدن  
 کے راجت بانیدن +  
 ن ک ف تکلف (حرکت  
 ضد اسے خورد کردن فرخ  
 سان زرد گوش و پس گوش باش  
 تکلف بکے +  
 و تکلفان (بضم و الفع و بالتحریک  
 دو بن اتزان زرخ بچپ راست  
 ذات تکلف) کامیر موضعیت  
 بنا حیلیم + دیوم تکلف  
 روز سے است و در جنگ اول روز  
 ہی کفاد ز دست تیرہ شکست خورد  
 و تکلف (تیراب آس ہا گوش  
 و آس سے است در بن زرخ شتر +  
 یا پست و حق شتر و ہوا قائل درجا

و تکلف (تیرہ وارندہ ز کار سے  
 و تکلف (کینج جاسے است و  
 پادشاہے بود حیرت +  
 و تکلف (کجس موضعیت +  
 و تکلف (تیرہ زردہ تکلفہ موت  
 ان تکلف الذمعی ہنحت  
 پاک کرد اشک از رخسار + و  
 تکلف عنہ بر زردہ از ان عدول  
 نمود و نیز تکلف ہے کم کردن بقال  
 تکلف اثرہ اذا اعترضہ فی مکان  
 سہل لاقہ اذا علا لفظاً من الارض  
 لا یویدی اشرآ و سپری کردن بقال  
 تکلف استیت ای اقطعہ ای  
 اقطع عنی و هذا غیت لا یتکلف  
 و بقال ما تکلفہ احد ساریو  
 و لا یومین ای ما اقطعہ و فلت  
 غیت لا یتکلف (مجهول اسے  
 لا یقطع و بحر او حیث لا یتکلف  
 لا یزعم و لا یبلغ آخر و لا یقطع  
 اس ن تکلف عنہ تکلفاً حرکت  
 تکلف داشت از ان کار و باز ایسارہ  
 رس تکلف منہ) بیہ شد از ان  
 و تکلفت الیاء) در داک گردید  
 و تکلفان (پاک گردانیدن از تکلف  
 و عار و تکلف لله سبحانہ )  
 تازیہہ تقدیم عن اذداد  
 تکلفنا (ویل تکلیف) پیدا  
 گردید ضد و بن زرخ شتران +  
 تکلف تکلفہ (نفت از ان  
 و تکلف (خوبت گفتن سخن را  
 و تکلف العیث (سپری کریم  
 و از از و نیز تکلف ہے کم کردن  
 و از جاسے جاسے رفتن و میل کردن

یقال صریحاً هذا فان تکلف  
 فصریحاً هذا و تکلف شدن  
 و استتکاف (تکلف داشتن و  
 ہے کم کردن و بزرگ نشی نمودن  
 ن ک ک تکلف (تکلف ہنحت رفتن  
 غیرم را و نیکو کردن کار را بقال  
 تکلف العیث اذا املطہ  
 ن ک ل تکلف (تکلف) ہنحت قید و  
 بند سخت یا بند آتشین انکال جمع  
 قال الله تعالی ان لنا انکالا و نمے  
 از انکام یا انکام ستور نامہ برو آہن  
 انکام و مبار و مر سے کہ از سے در  
 بند شونہ و دشمنان سے و بکرم  
 مثل شید و شبہ بقال کہ تکلف ہی ای  
 تکلف بید اعداؤہ  
 و تکلف (بضم آخر) بران سز انکہ  
 بقال ماہ تکلف ہی بجا تکلف بید  
 و تکلف (بضم سر) بران  
 بنزار ساند مردم را +  
 و تکلف (حرکت رس و دو بزرگ کہ  
 در پائین ان بستہ بگوشہ سے و نو  
 حکم کنند و مرد تو اناد لیر و زیرک از بود  
 کار و اسپ قوی رام کردہ تیز خاطر و  
 آزمودہ منہ الحدیث ان الله  
 یحب التکلف علی التکلف علی التکلف  
 القوی المحبوب علی القوی القوی  
 المحبوب فی الجہاد فی سبیل اللہ  
 و تکال (کتاب عقوبت و سزا پر  
 ہ شد اسم است تکلیف را قال الله تعالی  
 لکما لیا بین یدینا و ما خلفنا  
 و فی النکال الا شہار بالفیہ  
 و تکال (تکلف) سز سز  
 دل و تصور اسد از الیاء از سز

(منگل) کتعد آنچه بدان مردم را  
 نهار رسانند عقوبت کند و سنگ بزرگ  
 (منگل) کبیر آنچه بدان عقوبت  
 دهنه کند مردم را +  
 و من ن س، ککل منه نکولا  
 سپاسی برگردیدن آن و ز سید  
 دست و بدول شده و نیز نکولی  
 از ایستادن از دشمن سوگند میدی بمن  
 س، نکل نقلا) حرکت  
 عقوبت و سزا بفرست +  
 (انگال) دور کردن در انجمن  
 و فی الحدیث مفرحرة الله العی  
 لانگل ای لاندع ستما وقعت علیه  
 و برنگول انجمن کے را +  
 و نکل بد تشکیلا عقوبت کرد آزا  
 و رسوا نمود و عبرت دیگران گردانید  
 و نیز تنکیل) برگردانیدن  
 در انیدن و یکسو کردن آزا پنجمش  
 و سے بوده باشد و فی الحدیث  
 لانگل ای لاندفع عما سلطت  
 علیه لشبوتها علی الاذن  
 ن ک م د تکمة) با نفع رنج  
 و مصیبت دشواری و سخت +  
 ن ک ه د تکمة) با نفع بودمان  
 و تکمة) اگر کج شتران سست  
 و ضعیف از بیماری برخاسته یا شتران  
 آواز فرودت از ضعیفی و حفظ تمام الفقه  
 (منف) نگه که و علیها دم برزد  
 برینی و نیز شمید بوسه دمازا  
 یقال تکمته اذا شمتة و اینمینی  
 از سبب نیز آید یا هر کرد برینی دیگرے  
 تا بوسه دمان سلوم کند و سنگ  
 (الوجل) بچود برگردید بوسه دهن

او از تخم و مندیقال فی الدعاء  
 لایسان قنیت و لا تشکرای  
 اعینت کیرا دلا اصلاک للفر و تشکول  
 گری آفتاب +  
 (استینکا) شمیدن بوسه  
 دمان و هر کردن فرمودن کسی را  
 ن ک می (منکی) کشته و مجروح  
 و من، ککی العذو و فیو یگایه  
 گنایت کشت دشمن را و مجروح کرد  
 و بد سگالید و منکی الفر حذی  
 باز کرد پوست ریش را و یقال لا  
 منک ای لایکیت و لا جعلت  
 ن ل ج د شلیج) با کسر  
 و خان سپیک زمان بر دشمن باشند  
 تا کار سبز نماید یا عصاره برگ نیل  
 است و آزا شلیج) نیز گویند بجز  
 فون ثمانی فی الثوب الشلیج بعد نیل  
 ن ل ف ر د نیکو فتن) با نفع  
 کزب و آزا خینو نیز گویند فارسی  
 است و آن در آب ایستاده روید  
 برکش قریب بسط آب و گلشن بیرون  
 آب باشد و اکثر بچود و بعض آن سرخ  
 و بعض مائل بزردی و به تیرگی در سوم  
 سرد در دوم رنگین صالح جهت  
 سرفه و در داسه پهلوسش و سین  
 و طلاے غیر خیش مره بعد اخروی دافع  
 هتی و همین آن بازفت دافع دارا سب  
 ن ل ک د نالک) با نغم و کبیر  
 درخت چنار یا سیوه است که بفارسی آزا  
 ای گویند تکمة یکے +  
 ن ل ل (کنل) کبد ببرد  
 سست و ضعیف +  
 ن م و ا حقا) با تفریک میش ریزه

شخ با نفع شد +  
 ن م ت دکت) با نفع گما ہے  
 است که بر آن را میخورند +  
 ن م زج دکتوذج) با نفع  
 نمونه عرب است انموذج  
 لغة و دینه فیه اولحن  
 ن م ر (نشر) با کسر نام مرده  
 د هو کسر بن تصدی  
 و نشر) با نغم وضعیت در جادو پیل  
 و نشر) با نغم خجک از هر رنگ  
 که باشد شمر کسر و جمع +  
 و نشر) گفتن فنگ و بکتر فی القریة  
 فیه یمنع مرث الشمر کافس  
 و انما دوشمر با نغم ر بختین  
 و بنار و بنانة) کتاب وکتب  
 و نمود جمع دور طبع آن عداوت  
 شیر است و در شدت بوسه مثل بند  
 گویند هو استد من النما) آب پاکیزه  
 بسیار ساده گوار و شیرین باشد یا  
 نه و صب خاص و پاک از آلاش  
 و ذوقی رود باریت نجد و غیرین  
 قاسط) و تعبید است شترقی  
 حرکت منسوب بوسه منة الشل استی  
 اخاک القری یصلح از انست  
 خاتم بن عبد الله حافظ یوسف بن  
 عبد الله بن عبد البره و تجربت  
 ثوب شاموست که زمان جاوید  
 و اسلام را در یافته و به آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم لاقی گشته  
 و آزا نشر) با نغم و غیرا کسر نیز گویند  
 و نشر) کفر حه ابر پاره خوردن  
 بجزف تابع و زسه از چادر طانی  
 دشو که در آن خطوط سیاه و سفید

باشد یا نرسد از جا و پشیمان که امر  
 باشند مندرجی حدیث استعدانی  
 جنونیه امری است که در اسدی  
 تا مؤثره و فی النمل کویته انور  
 اولها سطره و غیره که این ابروی  
 مدق چیزه گویند که در قوش  
 قینی باشد چرخ شش آشکار  
 گردد و هذالقوله نقال خنجرنا  
 خضر ابروی الاخضر و نام مره که  
 دام صیاد باشد و وضعیت در عرف  
 یا که بر آن انصاب حرم است  
 بر دست راست آنکه از بازوین  
 بر آید و اراده موقوف وارد و سجد  
 آن مشهور است و وضعیت بقدر  
 و کیفیت شرف است در زمین تیار  
 و نیکر کایر آب پاکیزه و بسیار  
 در روشن و ساده شیرین باشد یا نه  
 و سب خالص پاک از کالاش  
 و سیرین عطر از جیره و فیه است از  
 و عطره بیکان که بینه کوبه یا  
 پشته است میان نجد و لهره یا دوشه  
 است نزدیک حوا آب قحطانیکو تان  
 و نیکان کتاب کویت مرسلیم را  
 و نیکان کفراب رود بارسی  
 مرشح را یا موضعی در شق یا م  
 و نیکان کلماته وضعیت و آزا  
 روزیت و نام مردی  
 و نیکان دام که در آن گویند  
 بت برگ و افکار کند یا آهیمت  
 چکان دارد که در آن گوشت پارا  
 و نیکان کفار فائده  
 و نیکان بر آن نیکان  
 ساه باشد نیکان مینت و تو

پیر و ابروی  
 و نیکان (با کسر مقصورا تا حیه  
 است از نواعی مصر  
 و نیکان (با کسر از اعلام است  
 و نیکان (با ضم و شد التعمیه  
 و نیکان در غوطه  
 و نیکان خون  
 و نیکان (با مره که در دم گرگ باشد  
 و نیکان (خطیبی پسته گاو  
 رشتی و انما دین زرار مردیت  
 و آزا انما لثاقه نیز گویند  
 دن (نیم فی الجبل سکر)  
 با فتح یا در کوه  
 دن (نیم سکر) حرکت خشک  
 گوید و در عمو گشت و دیگر  
 النیکان پنجه رنگ گوید ابر  
 و النیکان آب که در دو سادیه فتن  
 و آب پاکیزه در روشن رسیدن  
 و نیکان ختم گرفتن و بد خورے  
 و نیکان در از کشیدن آواز  
 وقت ترسانیدن و میم کردن و  
 چنگ نمودن و ختم گرفتن و زشت  
 خوسه شدن و در گون گشتن و تنیر  
 شدن بقال تفرله تشبیه است  
 بهنگ بران جبت که پنگ دیده شود  
 مگر اگر از ختم تنیر و گوید با شده  
 ان م رود (نیم د) که سفور یا دشا  
 است که ابرایم علی السلام را در  
 آتش انداخت  
 ان م رقی (نیم رقی و نیکان)  
 شده با ش خرید و نهالین زین  
 و نیکان و ذوق کند  
 نیکان سپهر فیه است

و نیکان (کریه بار اندک باران  
 ان م س (نیم س) با فتح راز گفتن  
 و نیکان داشتن راز و الفعل من قریب  
 و نیکان (با کسر جازو گریه بکر از دوا  
 و نیکان (نیم س) حرکت تپاه شدن  
 روفین و الفعل من صحا  
 و نیکان (نیم س) تیره نفس با ضم  
 جمع مندرجی قال للمقطان  
 و نیکان صاحب راز آگاه بر  
 نهانی امر یا صاحب راز خبیر نام  
 جبرائیل علیه السلام و مرد و اما هر  
 در کار لطیف المدخل و کازه صیاد  
 و دام آن و مرد سخن چین و مکر  
 رسید نهانی و خوابگاه شیر نام و مکر  
 و نیکان (نیم س) کشد و مرد سخن چین  
 و نیکان (نیم س) فتنه انگیز  
 میان ایشان و بدی افکنده  
 و نیکان پنهان داشتن کرد  
 عیب از کسی  
 و نیکان (نیم س) بکازه در شستن  
 صیاد و بکازه در آمدن  
 نعت از آن در راز گفتن  
 و نیکان (نیم س) کالفعال پنهان شدن  
 ان م ش (نیم ش) با فتح خطیب  
 کف دست پشیانی و نیکان  
 سخن بینی و چیدن چیزه از زمین  
 همه سپرده کاران و در راز گفتن  
 و خوردن شیخ آنچه بر روزه زمین  
 باشد و الفعل من نفسه  
 و نیکان (نیم ش) حرکت نیکان سپه  
 و سیاه و نیکان پسته گاو  
 جز آن مخالف رنگ آن و نیکان  
 نیکان و نیکان و نیکان





ن م ی دعا ، با فتح مورچ  
 ریزه سسی بخند ، جمع +  
 و نویسه کنیزه و فصل از رشت  
 زیم قابل که در گرد و گردانند  
 رقای مینعیوم و نایمی  
 غوی می بر در شاه راند +  
 و نایمیتم آفرینش خدا تعالی  
 منزه بولہ لا یثقلوا پنا منہ اللہ یخفف  
 الخلق لانه یغنی و شاخ انگور  
 خوش و اید و آیت +  
 رنجی (مقی قدسوفی ن م م  
 دانجی) کترکی با لعم تو شک و  
 نهالی آگنده لگا +  
 ر من ، سنی شتی ، با فتح و صیا  
 با لعم رشتد البار و صفا و کما  
 و تمیسه کفینہ کرا لید + و منعی  
 النما کا بند برداشت و نیزه  
 و نیزگی و صماء) نیزه شدن  
 مردم و بر آمدن و بند کردن آب  
 و برداشت شدن سخن و حدیث +  
 برداشتن حدیث و خبر بکجه و منسوخ  
 نمودن بسو کسے سخن و ساندین  
 بود بگرے و اصلاح و بر آمدن  
 و افزون شدن رنگ گران گریه نوز  
 و انجاء) کوالیدن و کوالیدین  
 و فاش کردن حدیث و البطر سخن  
 چینی و تیر از اختار بر شکار بطر بر  
 گریزد و پیر و منسوخ کلمتا  
 اصعبت و قمع ما انعت  
 و تنجیب کوالیدن و برداشتن  
 حدیث بکجه و نسبت کردن آن  
 بکجه سخن و ساندین بهدی و  
 سخن چینی کردن با لعم بر آتش نهاده گریه

و تنجیب هر سخن باز از باجا و بلند شد  
 (انجاء) نسبت کردن بکجه لقال  
 اینتمی ایته و سوب شدن و  
 پریدن باز از جا بکجه بکجه  
 ان ن ک (ننک) کتم علیت  
 دنانک ، آنها بر لقب احمد بن  
 و از در خراسانی محدث +  
 ان ن ن (نن) ، با فتح سرے  
 سست و محمد بن عبد الله بن تنج  
 را ایت نال و هور و بنا عن اجازہ  
 ن ن و در تننا و محقق مفتوح  
 چو را بی بکجه محمد بن محمد اسفہالی تفریح  
 ن و و (نوع) ، با فتح ستاره نامل  
 بزوب یا آن طالع است و آن  
 منزلیت قرار از منزل بیت و  
 بست انواء و لوان جمع کبطن  
 و نکلان یا آن از رب نه نیست  
 مغرب وقت فجر و طلع و قیوم آن  
 بشرق در همان ساعت و مقابل  
 آن در شب تا سینه و ده یوم که هر  
 منزل راست در هر شب بتنه  
 از منازل فرود آید هکذا اکل نخم اقی  
 بقضاء السنه ما خلا الجبهه فان  
 لعا اذ تبعه عشر یوما و لغوی <sup>ظلال</sup>  
 و الباع و القویله و الی الا فیه منها و نایم  
 ن الطالع منها مقول مطر تا موی  
 کذا فی اداد بالنوع الوقت ای  
 مطر نا وقت کذا فی حواشی و  
 نعالے جری العاده و المطر بنه و  
 من انتظار المطر منها علی انما  
 مناسله من دون  
 انه هو ککنه و  
 (نوع) عطار و پیش +

و انواء کلاحدون سے انواء  
 یقال ما یابا ذیہ الکنای علم  
 لا فصل له وهو کاحذک البغیرین  
 دن ، ناء نوع ، با فتح و تنوع  
 بفتح الفوتیه بر فاست بکوشش و  
 شقت تام + و ناء با تحمل  
 بجزائی بر فاست و ناء با تحمل  
 گران و نامل گردانید اورا بارینه  
 قوله تعلل اما ان مغایرہ لنوع  
 بالعصبة ان لتی و العصبه  
 بتلها + و ناء نکلان) انوار  
 از گرانباری از ناء و راست  
 و یقال عندی ، ناسا و ناء نای  
 انقله و نایم و نایم و نایم  
 و لایمی ، ناء نکلان یا نوا و نایم  
 لازم واجب السلام لغویها یث  
 الغذایاد الحایامع ان الغذایه  
 لا یجمع علی عدایا + و ناء الحجم  
 نوع (ن) با فتح نمر و رفت تم بنوب  
 بر آمدن رتیب آن بشرق در حال  
 و ناء الطلع + و ناء نکلان  
 در شد لغت فی نای  
 و انواء کلا گران گردانیدن و نامل  
 سخن گران ، یقال یا ناء ناء  
 انقل او الثقله و ناء کذمت  
 به و انصب  
 (صنادق و نواء) با کسر و شن  
 کردن با هم و مغایرت نمودن و  
 رتیب با هم و اصله الرتیبه من  
 ناء الیک ای نعل  
 و ناء به نواست +  
 رتیبه کلا ، نوا نکلان  
 بفرید بر آمدن رتیبه نکلان بشرق



اِنْفَاخَةٌ (فرد خوا بانیدن شتر  
 فرد خوا بانیدن شتر تا جهت شتر  
 و لا يقال ما خت من الجود ولا ما خت  
 و نوح الله الامس طرودن لمام  
 یعنی زمین را طاقتی بخشید اے  
 که برادر آب را +  
 (نوخ) فرد خوا بانیدن شتر تا  
 را تا گشته کند و فرد خوا بانیدن شتر  
 را استیحا خفیه فتنه او پیش نعل نجفی  
 ان و در نوآده (کسی بتو نیست  
 بین در انت تبرسام بن نوم عدیه السلام  
 دن (فاد نوآده و نوآده) کفراب  
 نوآده (فاد) حرکت هر سو نمید از خواب  
 (نوآده) جنبیدن شلخ خود و دار  
 البودوی مدار سهم  
 ان و در (نوآده) با نفع شگون  
 و غنی باشکون سید و زرد را زهر  
 خوانند نوآده بالتاء مثل انوار جمع  
 (نوآده) با نغم روشنی بر چو باشد یا  
 شعاع روشنی انوار و نیران با کسر  
 جمع و ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم و آنکه آنکار در بیان کتب چندی  
 و نیر نوآده و بیست بخارا از ان  
 ده است حافظ ابو موسی عمران نوآده  
 حسن بن علی نوآده یا ابو الحسین و اعطی  
 نبیبت بن زید و عطف علی بن آدم بسوی  
 آن ده و و بیست نوآده که در  
 و ذوالنون لقب کفیل بن عمرو  
 روسی و حال صلی الله علیه و سلم  
 مقال لم نوآده فسطح نور بین  
 عبیدیه فقال الخاف ان یکو مثله  
 فتقول ان طرفه سوطه نکل ان یفی  
 فی اللیلة المظلمة و ذوالنورین

عثمان رضی الله عنه  
 (نوآده) با نغم نشان ستور و آبک  
 و نظران و زن آبک جاود گردید  
 و قار (آتش مومنه و قدید کلا نوآده  
 با کله و نیرانه کمره انوره و نوآده  
 با نغم و نیران کتب جمع و نشان  
 ستور بقال ما انوار هذه الناقة ای  
 ما یهتها و فی النمل یخادها انوارها  
 و خود در اسه مسه لا تستویون انوار  
 اهل الشرك و بیو النصار  
 تقاع و نشان و نوب که هر شاعر  
 پس ان عمرو بن شیبانند قریب امر  
 للمقین فاشدوه فقال لی لا یحب  
 کف لا یبتلی علیکم بیتم نادان  
 جودة شه که یقتل لم نوالنصار  
 (نوآده) کبینه صغیرا ز ناحیه است  
 بمرو و ذوالنورین القرب عامر بن  
 عبد الحارث شاعر و کمل بن درس  
 کمان ساز و مسم بر نوآده صحابی  
 و او در درس مالک بن نوآده  
 و شاعر اند  
 (نوآده) کحاب زن زور از سمت  
 پاک و امن و زن رنده از مرد نوآده  
 با نغم جمع و الاصل نوآده بعثتین  
 کف ذال و قیل کفر هو الضم علی  
 الواو مسکونه و و بیره نوآده کاو  
 ماده که از کفن گرز و او بسوی رنده  
 نوآده با نغم جمع و و فرس نوآده  
 احب ماده که خواش ز داشته باشد  
 لیکن سستی کند و ترسد از صولت ز  
 و دین نوآده کذا شغیر نوآده نام ز  
 (نوآده) کعبور نیس و در و سپه که  
 دشمن و کار بر جان سپاه کند و شکر ز

سه سه مانند لیت که آنرا کوفت برین  
 و ندان ریزند تا سپاه گرو و در زن  
 و ریز تهمت فکت العوا و المضمونه  
 (نوآده) و ششماکی +  
 (آله) خوب رود  
 (نوآده) کرمانه شگون باشکون  
 سید نوآده کرمان جمع +  
 (نوآده) کبینه یک ضرب یک  
 زخم از تیر بقال لعنة الله نیرانه ای  
 ضربه او رمیه تیر فلا یقع علی  
 امثول کتفه رضیت یا کس  
 بر شیت حوه بنو سلیم و بقال لعنة الله  
 ذات منور ای ضربه او رمیه  
 متیر فلا یقع علی حسی  
 (نوآده) روشنی جاسه و نشان  
 و نشان که در راه بر پا کند و راه واضح  
 و حد فاصل میان دو چیز +  
 فوالمتان لقب ایزد به شیخ بن زین  
 که یک از عوک بین است لقب لانه  
 اول من ضرب المنا و علی قریقه  
 فی معاریه سیدی بها و اذ جمع  
 و نیز متان نوسه از ماهی بر شکل  
 مناره که خود را بر مرکب اندازد  
 پس بکند آزار +  
 (نوآده) با نغم روشنی جاسه و  
 چراغ پایه و جاسه اذان گفتن  
 اصله منوره متانوس بلوا و علی الاصل  
 و متانوس بالهس کما یجمع  
 و من هنا نقد شبه الاصل  
 بالزائد و قیل المنا و امفله من  
 الاستیارة و حی سقده و بالکس  
 دن (نوآده) روشن گردید  
 و نور انوار نشان ملامت



بروئے ہوا رستا اثرات فوذا  
 : صبح و نوا و بافتح و کا گر خجیت  
 از نسبت دو ورشد و ترسیدہ  
 : ن و س ا ن و س و درواست اورا  
 از سمت دگر بزا نید لازم متعددہ  
 : ن و س ا ن و س ا ن و س ا ن و س  
 ناد انقاد مس جید وید اثر از دورہ  
 (انقاد) روشن شدن و روشن  
 کران جاسے و جزآن لازم رسید  
 دگل کردن و رفت و خوب رودے  
 شدن و اشک گریه اینوار شد  
 و گو و عمل فلان تو نیز آ سیخت  
 و شتبه گردانید کار را بر جا کرد  
 فعل نورہ - حرہ باوسے و دینیز  
 میخ شورش کردن و روشن  
 شدن و رسید و روشن شدن  
 صبح و زان پیدا شدن و چرخا  
 لغال قول اللہ عمل کردن و رفت  
 دست بسوزان از آن آتیل بر  
 آن رعین آسان و دور رسیدن  
 کتب و در روشن زمان از جهت  
 و متا و دقا : بید و شام و ادان  
 و ن و س ا ن و س ا ن و س ا ن و س  
 و طان و السیدان بفرہ و شلت  
 خورده و شوم : در وید یا شش  
 و اینتاد : آگ یا طان مالید نمود  
 و حق علی الاصل مکتذات  
 را سبتا دقا : روشن شدن و وہ  
 فراغین بشاء و روشنی جستن  
 فقال استناد چہ اذا استند شعاغ  
 و در روشن زرا از جهت و  
 پیروسی جستن حال استناد غلبہ  
 ن و س ا ن و س ا ن و س ا ن و س

(تثویس) کم کردن  
 ن و س (نوس) بافتح جنید  
 پیرا و کیو جزان نوسات حرکت  
 شد در آمدن و افعال من  
 اغان فلان الابل ای سابقا  
 (داسو) آنچه با سمان نماند اورا  
 باشد و اناس مردمان از آدمی  
 و پرسی جمع این است : اناس  
 و جمع جمع غویز و محیف و داخل  
 علمہ آل لکنہ لم یعمل فیہ عیما  
 من الامن : امد و نہ لانه لو کان  
 کذبت ما جمع مع المعوف منہ فی  
 قول الشاعر ابن النبی : یطلقن علی  
 الادمی الا یبیتنا و قام قیلان  
 الفاسوس و فی صحیحہ صحیح  
 معویہ الناس اسم قیلان  
 و ہا این من بن قمر بن نوار ما خرا  
 زیناس بن مضر بالبلاء  
 (نوا س) : جمع شد اسباب و  
 از انگر رسید نیک و در سرات خیزد  
 (نوا س) : گشتان ز زردہ مشرب  
 دست و ز زردہ : و نوا س  
 بن یسکان صحابی است  
 (د و نوا س) : گزلب لقب ز رعنت  
 بن قسان ز کبیت از طوک میرقن  
 جہد کہ کیو ادتا پشت میرسد و ایستاد  
 : انہا میں خوانند بسبب آنکہ : یلیقنا  
 ذوموصوف اند چون د و یوز و  
 د و جدن و د و نوا س ذوالانواع  
 ابو نوا س من بن امی شاعر شیبست  
 افانوس کا دوس کو تان ہوس  
 (ایکاسہ) جنبا نیدن  
 (تثویس) : کورت عزما کہ اطراف آن

سماہ گردیدہ باشد  
 (ن و س) بالکاف تثویس : اقامت  
 کرد و ران جاسے  
 ن و س (نوش) : بافتح رفتن  
 کے را بدان ناکشہ اذ اتا اولی و جلا  
 سیاخذ موازیہ للعیذہ : جستن و  
 رفتن و شباب بر خاستن و نیکوئی  
 رسانیدن بجسے بقان ناکشہ  
 ان اقالہ و العفس : صبح و  
 رکووش : کسب و توانا و سخت گیرندہ  
 (تثویس) : زید و ادن  
 (مناوشہ) : مرد گیر و رفتن و  
 نزدیک شدن و رکاز را  
 (تثویس) : دست بردارالیدن  
 و پاک کردن بفال تثویس یذکا  
 بالمدیل ای مسما من الفمر  
 (نواوش) : دست نادرین و زرا  
 گرفتن چیز را : باز گردیدن قوله  
 لغالی دانی ہم التناوش مکان  
 و سدایانی ہم بدل الایمان  
 فی الاخوة و فد کفر و ابی الدنیا  
 و انک ان ہمصر لواء کما یعال قبث  
 و وقت و فتوی : با جینعا  
 و آمدن بعض قوم و بعض  
 (انکبش) : است نادرین و  
 گرفتن چیز کے را : بردن اردن  
 ن و س (نوس) : بافتح نورخ  
 : ان جہت کہ پرستہ سررا بلند  
 دار و پیوگر زندہ و رمنده  
 و نوحہ : بافتح یکبار شستن از  
 آب جزان : اصلہ مؤنثہ و لیت الم نوا  
 (بالن) : سرور و اعازندہ رمنده  
 (تثویس) : کاسبر توانائی و جنیش

يقال منابه نوبس اي قوة وحول  
رماسه ايا نوح پناه بارگزير جا  
ان اس مناسا و نوبس كاميير  
ويامند نعتت جده و نوبس انا عزت  
ونوبس ايا نوح بنييد و ناس  
عنه نوبس) كيمو كويد ازان  
نوبس را باز كشيده و ناس اليه  
بر خاست و پناه بر دوسه و نيز  
نوحس و ناسه ازان پس شدن  
دورنگ گران و نوحس قال الله  
تعالى و لآت جنت مناس اي  
لئن دمت فآخرو فرا  
وايضا صفة) اراده كردن  
و مناصفة) هم يگر از متن و يك  
دور سیدن دري المثل تا و من  
نم شاملها و در حق شخصه گویند که  
مخالفت تو می کند و باز بسوسه  
ایشان بر گرد و در جوع کند  
ابتنی صفة) سپس ماندين و  
عسبانیدين و يك شمردن كس را  
پس بجات خویش برون آزار  
جيب) ان اس بجات رفتن  
ن و ض (نوحس) ايا نوح بيوند  
ميان سيرين پشت و نيز استخوان نيزه  
و جنبش بجات بر آمدن آب جانشها  
بند برانزاخته نواس جمع انان و نوبس  
جمع اجمع و نيز نواس) توصيبت  
ن و ض ناس في البلاد و نوحس  
يا نوح رفت در شهرماه و نيز نوحس  
جنبانیده بر كندن شاخ و بچ و چون  
دبيرون آوردن انبا و در خشك  
پس در جنبید و بيا خوش گردیدن عجز  
دماض) نادران جمل و اشكار گردید

برو دماض النوح سيد فرما ان  
ونوبس النوبس ايا نوبس نوبس  
رنگ كرد جا سر را  
ن و ط و نوط) ايا نوح سر را  
ميان دورنگ بار باشد هر چه  
چيز در آونجه شود همي ايا نوح سر را  
وان خرد که در آن خرد و خزان نوبس  
وازشتر كويد نوبس ايا نوح سر را  
ومنه المثل ان يفي النوح سر را  
نوطا اي لا تخيف خدا و نوبس  
نوبس في المثل نوطا ايا نوح سر را  
دليق نال شى معلق و نيز نوطا  
معلقها و ذات نوطا) هم درخت  
نوطا) با شاد چينه وان مرغ  
آماس سينه شتر با اس املاسه سينه  
يا اس من ران با غده و در شتر  
ان سلك است و كينه و ناراستى بطن  
يا طرازا ريقا نوطا من طلح كيا  
بقال جيب) ن سيد و ايكه من نوبس  
دنيا من نوطا و و هط من نوبس  
من سيم و سليل من نوبس  
ن و ط) و من نوبس و نوبس  
من نوطا من سيم و نوبس  
رجه من نوبس ايا نوبس  
نوبس و ميان پشت و سرين نوطا  
نياط) نوبا جمل و در ستاره است  
که در ميان آنها قلب محراب است  
بهايان دور كنده و دورى راه  
دشت كرا و نوبس استبدشت و نوبس  
با نوبس آونجه من نوطا نوبس  
والقسيوبه رگيت سطر  
که در ان اول دورنگ من آونجه است  
نوطا) نوبس نوطا كغله

والنواط و نوطا نوبس نوبس  
المقطعة انبساط نقا و لاي ناطها  
يقطع و منهم من كيمو نوطا  
اي من نوبس نوطا ناطها اد  
نياط الكلاب در رنگه است و  
پشت نيز در نوبس نوبس  
نوطا) رنگ پشت که نيز در نوبس  
پشت باشد و ان نوطا نوبس  
يا نوح المصنوع نوبس  
نوطا) گلپس چاسه که نوبس  
آب در ميان آيد در رنگه نوبس  
نوطا) گليت شتر که نوبس  
آونجه كان نوبس نوبس  
نوطا) با نوبس نوبس  
سب اسنخز برار نوبس  
نوبا) رنگ در نوبس نوبس  
نوبا) رده سازد و خانه اواز نوبس  
باريك و نوبس با نوبس  
بياست نوطا نوبس  
نوطا) يكي يقال نوبس  
(نوبا) نوبس نوبس  
که از نوبس نوبس  
نوبس نوبس نوبس  
این از من نوبس نوبس  
(نوبا) نوبس نوبس  
سبه در نوبس نوبس  
را بران نوبس نوبس  
ن و ط) نوبا نوبس  
آزاه و نيز نوبا) آماسين  
سب نوبس نوبس  
يا نوح نوبس نوبس  
نوبا) نوبس نوبس  
آزاه و نوبس نوبس







طارتها ضربك بالسوط والنزف  
 تقدیر و اضرب عنك والمنفعة  
 تصلم مكان المشدة الاله فوجین  
 فعل الاثنین كقولك اضربان و  
 جماعة المؤمنة من زمان فلا تصلم  
 فیما الا المشدة لثلاثین  
 التندی و ایضا تكون للاستقبال  
 فی اواخر الافعال نحو تقوم من وعلا  
 للرفع فی اواخرها نحو یقومان  
 و التندیة مکتوبة فیها لرفعها  
 و للجمع مفتوحة نحو مسلمون و جمع  
 المؤمنة نحو حرمین و للعماد نحو  
 ضربنی و منی و قطونی نحوها  
 (نوکه) بان اگر صواب ای در  
 چاپک زنج کردک و نیز نوکه  
 دفتر اسمی صیغی میان این حرب  
 (کاشن) که صاحب شهرت نزدیک  
 صیغان ازان است احمد نایبی  
 بن عبد الهادی علی ندیشی  
 بن احمد که همان اند  
 (نشان) با کسر ضمیمت بجای  
 (نیشی) با کسر مقصورا نه ربیت  
 (نیشوی) با کسر فتح النون الثانی  
 و به تصریح وضع است بکوفه و در  
 بموصل بر کوش را علی الصلاة و السلام  
 (نیشون) کسظم اسم یا نوبین  
 (نیشون) نیشون کردن اسم را  
 یتقال نوتت الالم و لزن ساکن  
 که در آخر اسم خوانند  
 (نوشون) و (نوشون) باضم و یتقی  
 فیها ساکنان محلاست در پیشا پور  
 از انست عبد الله بن عثمان و یکن  
 نون محلاست بر قند از انست

احمد بن ندی سوت  
 (نوشه) با فتح یک  
 لغت بزرگ مقدار و جنبه  
 (نوکه) که مع نوح یعنی ماتیان  
 از مردوزن  
 (نواخته) که تان زین نهر  
 (نوا) نوا (نوا) با فتح پند  
 گردید نوا النبا که نیک نایب  
 است از ان و ناهت الهامه سر  
 برداشت پس با کسر فرزند  
 ناة البقل الدوات نوبه رایبه  
 گردانیدگی و سورا و نیز نوکه  
 باز ایستادن از چیزه و غیره  
 (نوس) ناهت نعت که عن النوش  
 (نوها) باز ماند و کار کرد  
 که داشت آزاد قوی گردید  
 (نوشه) دیده نوبه نوازدن نوا  
 و بلند نام گردانید و کذ نوا یا نجهو  
 و نوا الشیخ برداشت از او بلند کرد  
 (نوی) (نی) با فتح مشدود پی  
 اصل نوی  
 (نی) با کسر نوبه  
 (نیشة) با کسر مشدود الیه انک  
 جهت که مسافر و سوار آورد  
 دوری و حاجت دنیا  
 (نوی) که حی حیت که بود روی  
 آوز مردی موشه لا غیر دوری  
 و هدائی و خانه دخت با دختران از  
 قون و دسه است بشام ازان  
 و است شیخ الاسلام الی ذکر یا  
 نوادی و سبه به مقصد و یقال  
 استقرت نواهم یعنی اقامت  
 کردند و بنوی تبه است

نواة با فتح و از غرا نوی  
 حرکت بهر ذکر و نوت نوا و نوی  
 و نوی به نوبه با کسر شد الیه  
 غیر اجمع بجمع و حاجت کمال الشاهرز  
 مترت امیه خلقی صداتی  
 و نوت و نوا شوی بولی  
 ای مفضل نوبه نوا ای از عدد  
 میست و در یک و نوبه از زیر یا چهار  
 درتا بر مقدار چندیم از همتی  
 مقدار سدهم یا سه و نیم درم  
 (نوی) که نوبه نوبه و هم تصد  
 و این نوبه نوبه نوبه نوبه نوبه  
 و نوا شتر نوبه نوبه نوبه و روی  
 یکسان است و نیز نوا و نوبه  
 (نوا) کتاب بی و نوا است  
 (نشان) با کسر الشیخ و نوا است  
 (نوی) نوبه نوبه با کسر  
 شما لیا و نوبه و نوا با نوبه  
 (نوی) و نوبه نوبه نوبه نوبه  
 او را خدا صاحبی باشد و نوی  
 از نخت آزاد نوبه نوبه نوبه  
 (نوا) با کسر نوبه نوبه نوبه  
 و نوا نوبه نوبه نوبه نوبه  
 بحاجت دوران کرد و نیز نوی  
 محرکه از حاکم بجایه بر گشتن  
 (نوا) نوبه نوبه نوبه نوبه  
 رو اگر حاجت را در ان بستن نوبه  
 و انداختن نوبه نوبه نوبه نوبه  
 نوبه نوبه نوبه نوبه  
 (نوی) نوبه نوبه نوبه نوبه  
 بستن نوبه نوبه نوبه نوبه  
 کایه نوبه نوبه نوبه نوبه  
 و نوا نوبه نوبه نوبه نوبه



در تجمید (گسینه مفروضه مثل که  
 آرد و ترتیب و بند و خوردند  
 و نقاد (کتاب ندره بقایه  
 نقاد یا نده ای نفاذ  
 و نقادان زن برآمد بهستان  
 نقاد ه مثل و شیر پیشه  
 و نقادان (کسری پر از عرض  
 آرد و خوریا پر تا دو شمش  
 و نقاداء (کسره ریک تو در بند  
 زن فند، نمد التدی نفودا  
 بر خاست و برآمد و نمد (کتاب  
 برآمد بهستان گردید و نقاد  
 الرجل بر خاست و نمد اعدیه  
 و ایله نمودا و نقادا) بانج  
 التریاب بر خاست بسوت دشمن  
 و نمد الی بدیهه بزرگ شمره  
 بزرگ کرد از پد و نیز نفودا) گزشت  
 بر هر عمل که باشد  
 دل (نمد الفریس نموده) بند  
 گردید اسپ  
 و انقاد (بزرگ شمره یا بزرگ  
 کردن بر پد و پر کردن آوند و عرض  
 و جز آن یا تو دیک پرمی رسانیدن آن  
 و افراد منقاد) کمرش زن بند و  
 آمد بهستان  
 و تجمید (بند بر آمدن بهستان  
 زن و بند پستان شدن آن  
 و منقاد) بسوی یکدیگر آهنگ  
 کردن در حراب و بالمشان قال  
 گرفتن و قدم کردن با کس  
 و نقاد (هر کس چیزه از وقت  
 بیرون آمدن برابر یکدیگر  
 ن و نودا نقاد) ناسید که نه بر

فارسی است غیر مغرب در وی عرب  
 ابن مهدی ال ایضا فلا ندره  
 ن و در طهر بانج ویر که  
 انقاد و طهر ککتب بود و انفراد  
 کافلس هم قال الله تعالی فی جنات  
 و طهر ای انهار و قد یغیر بالواحد  
 عن الجمع كما قال تعالی یولون الذبیر  
 طهری منسوب بسوی و طهر (پون)  
 عبد الله بن علی و احمد بن عبد الله  
 محمدان و علی بن حسین بن  
 میمون شاعر و طهر عینی  
 شمره است یا بلاوی  
 و طهره) بانج ربودگی و خواندگی  
 و طهر (مکرته فرنی و کتک و لی  
 و طهر نیش) کتف بسوی فرغ و کشت  
 و رجل طهر مرد بر روز قاریت  
 کتف و قال الیجزه ان کنت لیلیا فانی  
 طهر (منی اوی الصبح فلا انتظر  
 و نهار طهر روز نیک روشن و نیز  
 و طهر) انور سپید  
 و طهر (کامیر سیاه  
 و طهره) سفید شتر لیمه بسیار شیر  
 و نقاد (کتاب روزنه پس بیخ  
 روشنی با من طلوع فجر تا غروب آفتاب یا  
 از طلوع آفتاب تا غروب آن و نقاد  
 روشنی حیاتی و انفرادی آن انفراد  
 و طهر کتف جمع اولای جمع کالعدا  
 و السراب) دوزخ شمره  
 چند نریا پیر و میند شوات زمره آنرا  
 پس نواته انفراد و طهر کتف جمع  
 و نکاد بن تو کسعه شاعریت از نبی  
 کدر بن و علی  
 و نقاد انقاد (کامیر سیاه)

ببیند نیک شمره و انفراد  
 عو له و بملک که برود شمره  
 له را نقیبا کتف با طهر  
 و نقادان) بقع اشمن و کتف  
 مراد و طهر با سوسه است انقاد و اسط  
 و اشمن بیان واسط و بند او نیز هم شمره  
 و نقادان  
 و نقاد (کتف با کس که بند  
 بر سینه خرد و زهره که از آن آب در  
 قعدان گردید  
 و نقاد (کتاب با کس که سینه اشمن  
 و نقادان) کتف اشمن  
 جاری گردید بر آب و نیز نقاد  
 سر زدن کردن و بانج بر زدن  
 قوله نقاد و انقاد فلا نقاد  
 جانس و رشت گردن جیت بدن کردن  
 بر سر و رشت آب در زمین تا آب رسیدن  
 چو کن و این سخن از سحیر آید  
 نقاد حفر حق طهر ای بنج المله  
 و انقاد (آب رسیدن چاه کن  
 نقاد مفرته انقاد و انقاد  
 آب و خون و جز آن و فرغ کردن  
 بر سینه و انقاد استخوان خون سگ و  
 و زخم فرغ زدن نیزه و پد شکونی  
 نرسیدن و فرغ کردن زن و آهسته  
 و دیدن و روان گشتن خون شکونی  
 و بر روز آمدن و در روز قاریت نمودن  
 و انقاد) سر زدن کردن و انقاد  
 خون رگ روان گردیدن شکم  
 و انقاد (زجر کردن و رفتن  
 آب در زمین و فرغ شدن و گردن  
 زمین شکم بر سینه جاری کردن  
 و نقاد











نکته و وقت از قبل آن در وقت  
 ن ی ن ی  
 رأیاً اللحم لیباً و انیم برش همت  
 رشت  
 رأیاً الاقرتشیة استرگر در کار  
 ن ی س ر کاب ، در زمان شتر  
 سوتیه انیب کافلس و آتباب  
 و نیوب علی غیر القبا و انایب  
 جمع و بیشتر تر شده کلان سال  
 انیاب و نیوب و نیب ، کسر  
 مع و لیس لا فعل ذلك ما حثرت  
 الیب نیب مع مران قبل معیت  
 المناقده لظول نابها اذا ایست  
 نهو کالقیغه فکذلك لم تلحق لها  
 لان الها و لا تلحق تصغير المقاب  
 و لا یقال للجل ناب قال سیدویه  
 تصغیر و نیوب لیباً و الا و لان هذ  
 الالف یکر القلابها من الواوات  
 قال ابن توجرج هذا علق منه و  
 نیر ناپ) هم پرستی که در جستان  
 بن ملک است و کسر ناب  
 برسته است نزدیک بوان و بنند  
 و قد الا نیاب شب قیس بن  
 معدیکوب و سکیل بن  
 بن عبد نفس  
 انیب ، واحد بزرگ و طبرستان  
 زنیوب ، کتور ناقه کلان سال  
 رض) بنشد نیباً بر زمین و سه  
 دریم و دانه سید و ندان ویرا  
 نیب ، جلدان گزین تیر  
 سخیل و سیدان معلوم کسود و بنبا  
 نشان کسین منق و پیر کلان سال  
 کرمین ، که در بیخ با و در ن کیو

و کتیب ، بیخ با و در ن کیو  
 ن ی ت ر کیت ، نفع من  
 و سیم بیلان رقتن از ضعف الفعل من  
 ضروب علی عبد العزیز یا یطوب  
 سوپ است در روایت حدیث کرده  
 ن ی ح و نیج ، در وقت و  
 سخت گردیدن استخوان خرد و کلان  
 سپین مدیت و تفرغین شایخ  
 رفت نجان بالفح مثله و الفعل  
 من صوب  
 و عظم و نیج ، کسین استخوان سخت  
 و رمی  
 ن ی ک عظمه نیجا ، سخت و  
 ن ی ک کاند خدایه استخوان او  
 و ریزه ریزه کن از ضد است و  
 ما یجند یجین ، نه بنشینم و در این  
 ن ی ر و نیگر ، با کسین و کسین  
 چون سنج کرده و نگارده و در جاست  
 و ریش و پرزه جامه ، فی حدیث عمر  
 رخی عده عنان که کان بیکه النیویل  
 میرید من الحری و کذلک عن ابن  
 عمر انه کان یقطع نیر الحری من  
 عما حته و یخ ناع و حوب  
 جلابان ، برده سے انند انیارو  
 نیوان جمع و کزانه یا صمدان  
 نشان روشن راه و شکاف آن و ک  
 است بنفد و از آن و است  
 بنصر محمد بن عبد الله محدث در کس  
 است برین ماضی را و ناقه  
 ذات نیترین ، که در کلان سیاه  
 و ان یقیه باشد ناقه ذات انیارو  
 کذلک رجیل و الیترین  
 کتور و کتور با و با شد

و ابوبه و نیار ، کتاب و نیار  
 بن خالد بن عبس و نیار و نیار  
 بن عبیده و نیار و بن مکشوم  
 اسلمی ساهیان  
 و هذا انیر مینه ، این در سخن تم  
 انکار است از آن  
 رض) برت الثوب خلاص ، با نفع  
 کسین کردم جامه  
 و انکاره ، با کس بر ز و بیان  
 و انکار الثوب ، هم و نگار کرده از آن  
 هتاره مثل اداقه و هتاره  
 و منایر ، کظم جامه و پرده بیاب  
 نوب منیر ای منسوخ علی نیر  
 و پرده است کسود و سلبره  
 و تنبلیان علم و نگار کردن در جامه  
 منایره بدمی یقال یثیق منایره  
 ای شدر  
 ن ی س و نیسان ، با نفع  
 بتم از راه اسفند رمی  
 ن ی ص و نیض ، با نفع غا  
 پشت اسم است از حرکت سست  
 ضیف  
 ن ی ض و نیض ، با نفع بنین  
 رگ و الفعل من ضرب  
 ن ی و و نیط ، با نفع مرگه  
 موه یا نهایت زبان عمر  
 رض) غاط نیطاً با نفع در شد  
 و انیاط ، در کسین  
 ان می و نواع ، شایخ ضیف  
 رض) ناع نیط ، با نفع ضیف  
 ن ی ک و نیاک ، کسود و نیار  
 کسین  
 رض) ناک المره نیطاً ، با نفع





اور امتیال (گروہ امین شترن  
 وہم روآم ، بانق خانہ گرم  
 روجل قائمہ) حرکت مرد سے کہ  
 گروہ نثر و حکایت لادیکر سے کند  
 رمواامہ خود آہنی بے مونسہ  
 ہاہ آہن چاہے باش کہ جان خود  
 بھٹیا کے ذرہ ہر گدن بندہ  
 رنوآم (کوہ برینہ) باشد  
 زیمازیں بقال ہا توآمان و هذا  
 توآم و هذه توآمہ توآمہ توآم  
 کفراب جمع ہر نیز توآم تیبہ است  
 از پیش و دم تیر شمار صد مدآم  
 رصلح بن تیمان مؤال توآمہ  
 ہیست  
 رنوآمان ، بانق گیسے است  
 ریزہ کہ گرش شبیہ کن باشد  
 ریتامہ ، کہ رب زن مگنازید  
 واقامت لکراہامنا مدگان زار  
 نین و یک شک امرآہ) تمم نعت  
 است زبان  
 رموام ، کنگم کان سرزشتہ پیکر  
 روایم ، کان سرزشت صیرت  
 گردنہن بقال امہ اللہ ان  
 روآم فلانا وانا موآامہ ،  
 ساندہی خود اور اسبات کر  
 آرو فی اللہ لاولی الامر اہلکم  
 بچہ امر سوانقت میان مردم بگور  
 از بدل بھٹان ہاک شدہی ہامری  
 کہ کار سے نکو پندیرہ میکنند از سر  
 و سیرت است بگور از اسبات  
 و شکستہ بگور از ان و بلند بہمان  
 رمواامہ ، موثق و سازد و یقال  
 عقی غناہ امتوائما بچہ سر کیمہ

بے اختلاف کن  
 مردن روان (مردہ بن تن ہون  
 عربی زہر پیر سے وائے سونٹ  
 وہ می (روآی) بانق عدہ شمار  
 از مردم دوم و گمان  
 روآیہ) بانق فرخ زہر کلاسہ  
 روآیہ) حرکت سمت شباب و  
 تیزرہ از گور و سپ ہر ان -  
 و آہ مونت  
 روآیہ) کفیرہ را یہ و فرغ  
 از یک کلاسہ و شترہ ہا کان شکم و  
 جہاں سفر فرخ وزن نکا بیان خانہ  
 و ص ، و آی و آییہ) بانق و مد کرد  
 وضامن و پذیرفت کرد یہ قال  
 سیبویہ سالت الحاکم عن فعل من  
 و آیت مقال و بی فقلت میں خفت  
 ولین فقال وی اندل من الواو  
 ہمزہ فقال لا بلغی واداسے  
 اول الحرف و فال الما ذی والذی  
 قالہ خطأ ن کل داو  
 مضمومہ فی اول الکلمہ  
 فانہ بالخیار از شئت  
 توکتھا علی حال از شئت  
 قلبتھا ہمزہ فقلت وعد و اجد  
 و وجوہ و اجوہ و وری و آری  
 و وری و آری لا لاجتماع الواو  
 لکن لغتہ الاولی  
 رنوآی ، فراہم آمین  
 راقاء ، و صہ پیرنتر  
 راسنیام و مدہ خواستن  
 و ب و و قباہ) حرکت  
 بیماری عام ملامتی گویند یا عامین  
 اوباء جمع تصور است و آریہ

جمع کسدو  
 رنبتہ) کسدہ ملامتی زولی و ملامتی  
 اسم است  
 روآیہ) کسدہ زمین ملامتی ہک  
 و بیثیہ) کسدہ شکر  
 و بآہ) بانق بانق  
 ہمزہ و و بآہ) کسدہ خود  
 بسوئے و سی و و بآہ) کسدہ  
 از موندہ میں گروید بسوئے  
 ان تباہ بالتاہ مثلاً  
 رس ، و بیثیہ) الارض فنداد  
 و بآہ) حرکت بیماری ہا  
 گروید زمین و بیثیہ) الارض و بآہ)  
 حرکت ہمزہ لاکذالک ارض مویو  
 لغت است زبان  
 و بآہ) و بیثیہ) الارض و بآہ) او  
 و بآہ) و بآہ) و بآہ) ہمزہ  
 بیماری گروید زمین  
 رمویہ) کمن آب ننگ و سپک  
 شہ  
 و او بآہ) الارض ، بیماری ہک  
 گروید زمین مؤویثہ) کسدہ لغت  
 ستارہن ہمزہ ایبآہ) ہمزہ  
 اشارہ کردن از پیش سلاہ پیش  
 آید و ایسا اشارہ کردن از پیش  
 ہا پس ماندہ و ہا گور گدن غیر ہمزہ  
 یقال اوی القمیل جھولا  
 ای سنق لا متلاوید  
 و بآہ) آادہ کردن  
 راسنیام ، گران و ہا گور گدن  
 طعام دوبار سپیدہ و مرہ مرکی  
 ملک بانق ہا سنے  
 و ب و و ب) بانق آادہ



